

فکر صحیح نیکارهای سیاسی

ماگروه پیامبران طلا، نقره، زمین و خانه، ارث نمی‌گذاریم، ما ایمان و حکمت دانش و حدیث را ارث می‌گذاریم.

۲- ان الانبیاء لایورثون پیامبران چیزی را ارث نمی‌گذارند، و یا موروث واقع نمی‌شوند.

۳- ان النبی لایورث پیامبر چیزی ارث نمی‌گذارد، و یا موروث واقع نمی‌شود.

۴- لانورث، ما ترکناه صدقه، چیزی ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است.

اینها متون احادیثی است که محدثان اهل تسنن آنها را نقل کرده‌اند، و خلیفه اول، در بازداری دخت پیامبر از ارث پدری به حدیث چهارم استناد می‌جست، در این مورد، متن پنجمی نیز

آیات قرآن به روشنی ثابت نمود که وارثان پیامبران، از آنان ارث می‌برند و "ترکه" آنان پس از درگذشتشان به عنوان صدقه در میان مستمندان تقسیم نمی‌شود.

اکنون وقت آن رسیده است که متن یامتون روایاتی را که دانشمندان اهل تسنن آنها را نقل کرده و عمل خلیفه را در محروم ساختن دخت پیامبر، از ترکه پدر، از این طریق توجیه نموده‌اند مورد بررسی قرار دهیم.

برای واقع بینی لازم است، متون احادیثی را که در کتاب‌های حدیث وارد شده است، نقل کنیم سپس در مفاد آنها داوری نمائیم:

۱- انا معاشر الانبیاء لانورث ذهبا ولافضه ولاارضا ولاعقارا ولادارا ولکنانورث الایمان والحکمه والعلم والسنة

این است که پیامبران و یا وارثان آنان نباید انتظار داشته باشند که آنان پس از خود مال و ثروتی به ارث بگذارند زیرا آنان برای این کار نیامده‌اند بلکه آنها برانگیخته شده‌اند تا دین و شریعت و علم و حکمت در میان مردم اشاعه دهند و آنها را از خود بیادگار بگذارند.

اتفاقا از طریق دانشمندان شیعه

حدیثی به این مضمون از امام صادق (ع) نقل شده است و این گواه بر آن است که مقصود پیامبر همین بوده است.

امام صادق (ع) می‌فرماید ان العلماء ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وانما اورثوا احاديثهم^۲

دانشمندان وارثان پیامبران می‌باشند زیرا پیامبران درهم و دیناری ارثیه نگذاشته‌اند بلکه (برای مردم) احادیث خود را بیادگار نهاده‌اند.

هدف این حدیث و مشابه آن این است که شان پیامبران مال اندوزی و ارث‌گذاری نیست بلکه شایسته حال آنان این است که برای امت علم و ایمان ارث بگذارند در این صورت چنین تعبیر گواه بر آن نیست که اگر پیامبری چیزی از خود به ارث گذارد باید آنرا از دست وارث او گرفت.

از این بیان روشن می‌گردد که

هست که ابوهیریره آن را نقل کرده است و چون احادیث وی، معمولا مورد اعتماد نیست تا آنجا که ابوبکر جوهری، مؤلف کتاب "السقیفه" درباره این حدیث، به فرابت متن آن اعتراف کرده است^۱ از این جهت از نقل آن خودداری کرده و به تجزیه و تحلیل احادیث چهارگانه می‌پردازیم.

xxx

درباره حدیث نخست می‌توان گفت که مقصود این نیست که پیامبران چیزی از خود ارث نمی‌گذارند بلکه هدف این است که شان پیامبران این نیست که عمر خود را در گردآوری سیم و زر، آب و ملک صرف کنند و برای وارثان خود ثروتی بگذارند یادگاری که از آنان باقی می‌ماند طلا و نقره نیست بلکه همان حکمت و ذاتش و سنت است و این مطلب غیر این است که بگوئیم، اگر پیامبری عمر خود را در راه هدایت و راهنمایی مردم صرف کرد، و با کمال زهد و پیراستگی زندگی نمود، و پس از درگذشت به حکم این که پیامبران چیزی ارث نمی‌گذارند فوراً باید تزکه او را از وارث او گرفت.

و به عبارت روشن‌تر هدف حدیث

۱- شرح حدیثی ج ۱۶ ص ۲۲۰
۲- مقدمه معالم ص ۹ نقل از کلینی

مقصود از حدیث دوم و سوم نیز همین است هر چند به صورت کوتاه و مجمل نقل گردیده اند تا اینجا معنی سه حدیث نخست به خوبی روشن شد و اختلاف آنها با قرآن مجید که حاکی از ارث بردن فرزندان پیامبران از آنان است بر طرف گردید. مشکل کار، حدیث چهارم است زیرا در آن، توجیه یاد شده جاری نیست و به صراحت می گوید:

که ترکه پیامبر و یا پیامبران به عنوان " صدقه " باید ضبط گردد.

اکنون سؤال می شود اگر هدف حدیث این است که این حکم درباره تمام پیامبران نافذ و جاری و همگانی می باشد، در این صورت مضمون آن مخالف قرآن بوده و از اعتبار ساقط خواهد شد و اگر مقصود این است که این حکم تنها درباره پیامبر اسلام جاری است و او در میان پیامبران یک چنین خصیصه را دارد در این صورت هر چند با آیات قرآن تبیین و مخالفت کلی ندارد ولی عمل به این حدیث در برابر آیات کلی امکان ندارد زیرا قرآن می فرماید

يُؤْتِكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ (سوره نساء آیه ۱۱)

خداوند در باره فرزندان شما سفارش می کند که برای پسر، دو برابر سهم دختر است"

عمل به این حدیث در برابر این نوع

آیات که شامل وارث پیامبر اسلام نیز هست مشروط بر این است که حدیث یاد شده آنچنان صحیح و معتبر باشد که بتوان با آن قرآن را تخصیص داد ولی متأسفانه حدیث یاد شده که خلیفه بر آن تکیه می کرد، از جهاتی فاقد اعتبار است که هم اکنون بیان می گردد

۱- در میان یاران پیامبر گرامی خلیفه به نقل این حدیث متفرد است و احدی از صحابه، حدیث یاد شده را نقل نکرده است.

این که می گوئیم وی در نقل حدیث متفرد است، گزافه گوئی نیست زیرا این مطلب از مسلمات تاریخ است تا آنجا که " این حجر " تفرد او را در نقل این حدیث گواه بر اعلمیت او در حدیث گرفته است. ۳

آری تنها چیزی که در تاریخ آمده است این است که در نزاعی که علی (ع) با عباس درباره میراث پیامبر داشت^۴ عمر در مقام داوری میان آن دو نفر به خبری که خلیفه نقل کرده بود استناد جسته و در آن جلسه پنج نفر به صحت آن گواهی دادند ۵ ابن ابی الحدید می نویسد: پس از درگذشت پیامبر (ص). ابوبکر در نقل این

۳- صواعق ص ۱۹

۴- نزاع علی (ع) با عباس به شکلی که در کتابهای اهل تسنن نقل شده از طرف محققان شیعه مردود شمرده شده است.

۵- شرح حدیدی ج ۱ ص ۲۲۹ و صواعق ص ۲۱

زیرا اگر مشرکان عرب برضد مسلمانان قیام کردند، از کجا هزینه جنگ با آنان را تامین خواهی نمود؟^۷ بنابراین چگونه می توان گفت که خلیفه در بازداری دخت پیامبر از میراث پدر به علم خویش عمل نمود و کتاب خدا را با حدیثی که از پیامبر شنیده بود، تخصیص زد.

۲- هرگاه حکم خداوند درباره ترک پیامبر این است که اموال او جزو بیت المال قرار گیرد، و در مصالح مسلمانان مصرف شود، چرا پیامبر این مطلب را به یگان وارث خود نگفت؟ آیا معقول است که پیامبر اکرم حکم الهی را از دخت پیامبر که حکم خدا مربوط به او است پنهان سازد و بیاگوید ولی دخت او آن را نادیده بگیرد؟ نه چنین چیزی ممکن نیست، زیرا عصمت پیامبر و مصونیت دخت گرامی او از گناه مانع از آن است که چنین احتمالی درباره آنان بدسیم بلکه باید انکار فاطمه را گواه بر آن بگیریم که چنین تشریحی حقیقت نداشته است و حدیث، مخلوق اندیشه کسانی است که می خواستند روی جهات سیاسی، وارث پیامبر را از حق مشروع خود محروم سازند.

۳- اگر به راستی حدیثی که خلیفه نقل کرده، حدیث ثابت و استوار بود پس چرا موضوع فدک در کشاکش گرایش ها و سیاست

حدیث متفرد بود و احدی جز او این حدیث را نقل نکرده گفته می شود که مالک بن اوس نیز حدیث یاد شده را نقل کرده است و نیز برخی از مهاجران در دوران خلافت عمر، به صحت آن گواهی داده اند.^۶

بنابراین آیا صحیح است که خلیفه وقت که خود طرف دعواست با حدیثی استشهاد کند که در آن زمان جز وی کسی از آن حدیث اطلاعی نداشت؟ ممکن است گفته شود که قاضی محکمه در محاکمه می تواند به علم خود عمل کند و خصومت را با علم و آگاهی شخصی خود فیصله دهد و چون خلیفه، حدیث یاد شده را از خود پیامبر شنیده بود از این جهت می تواند به علم خود اعتماد نماید، و آیات مربوط به میراث اولاد را تخصیص بزند و بر اساس آن داوری نماید ولی متاسفانه کارهای ضد و نقیض خلیفه و تذبذب وی در دادن فدک و منع آن، گواه بر آن است که وی نسبت به صحت خبر، یقین و اطمینان نداشت، زیرا پس از احتجاج دخت پیامبر گرامی، خلیفه ناچار شد مالکیت او را در ورقه ای تصدیق نماید، چیزی که هست عمر از تسلیم ورقه به دخت پیامبر مخالفت کرد و گفت: تو فردا به درآمد فدک نیاز شدیدی پیدا خواهی کرد

۶- شرح حدیثی ج ۱۶ ص ۲۲۷
۷- سیره حلبی ج ۳ ص ۴۰۰ از سبط ابن جوزی

عبدالعزیز در دوران زمامداری خود آن را به فرزندان زهرا بازگردانید وقتی یزید بن عبدالملک زمام امور را بدست گرفت آن را از فرزندان فاطمه بازگرفت و تامدتی در خاندان بنی مروان دست به دست می گشت تا این که خلافت آنان منقرض گردید .

در دوران خلافت بنی عباس فدک از نوسان خاصی برخوردار بود ابوالعباس سفاح آن را به عبدالله بن حسن بن علی باز گردانید ، ابو جعفر منصور آن را باز گرفت ، " مهدی " عباسی آن را به اولاد فاطمه برگردانید موسی بن مهدی و برادر او آن را پس گرفتند تا این که خلافت به مامون رسید او فدک را بازگردانید وقتی متوکل خلیفه شد ، آن را از مالکان واقعی باز گرفت^{۱۰}

اگر حدیث محرومیت فرزندان پیامبر ، از ترکه او یک امر مسلمی بود ، فدک چنین سرنوشت ناسف آوری نداشت .

xxx

۴- پیامبر گرامی غیر از " فدک " ترکه دیگری داشت ولی فشار خلیفه در مجموع ترکه پیامبر ، زوی فدک بود در حالی که ترکه پیامبر وسیع تر از آن بود و از جمله اموال

بقیه در صفحه ۲۵

های متضاد قرار گرفت و هر خلیفه ای در دوران حکومت خود به گونه ای با آن رفتار کرد و با مراجعه به تاریخ روشن می گردد که فدک در تاریخ خلفاء وضع ثابتی نداشت گاهی آن را به مالکان واقعی بازمی گردانیدند و احيانا مصادره می کردند و در هر عصری به صورت یک مساله حساس و بغرنج اسلامی جلوه می کرد .^۸

در دوران خلافت عمر ، فدک به علی و عباس بازگردانیده شد^۹ در دوران خلافت عثمان در نیول مروان قرار گرفت ، در دوران خلافت معاویه و پس از درگذشت حسن بن علی فدک میان سمنفر (مروان ، عمرو بن عثمان ، یزید بن معاویه) تقسیم گردید سپس در دوران خلافت مروان همگی در اختیار او قرار گرفت و مروان آن را به فرزند خود عبدالعزیز بخشید ، او نیز آن را به فرزند خود عمر هبه نمود ، عمر بن

۸- برای آگاهی از مدارک این کشاکش ها به کتاب القدير ج ۷ ص ۱۵۹-۱۹۶ ط نجف مراجعه فرمائید
۹- این قسمت با آنچه امام در نامه ای به عثمان بن حنیف نوشته ، سازگار نیست در آنجا مینویسد نعم قدکانت فی ایدینا فدک من کل ما اظننه السماء قشحت علیها النفوس قوم وسخت عنها نفوس قوم آخربین و نعم الحکم الله از آنچه آسمان بر آنها سایه انداخته بود تنها " فدک " در اختیار ما بود ، گروهی بر آن حرص ورزیدند ، و گروه دیگر از آن صرف نظر کردند چه خوب حکم و داوری است خدا .

۱۰- شرح حدیدی ج ۱۶ ص ۲۱۶-۲۱۷

تحولات عهد عتیق در طول تاریخ

سرنوشت سایر کتب عهد قدیم بهتر از تورات نبود.

به اعتراف گروهی از محققان و مدافعان کتب مقدس مانند "دکتر جان الدر" تاریخ نخستین نگارش عهد عتیق بدرستی روشن نیست. قدیمی ترین کتاب از کتابهای عهد عتیق، رساله‌ی "اشعیاء نبی" است که تازه، آنهم تاریخ تحریرش به چندین قرن پس از رحلت موسی (ع) مربوط می‌گردد. محقق نامبرده (جان الدر) که تلاش دارد سند عهدین را به کوتاه‌ترین فاصله زمانی بین موسی و عیسی و بین نویسندگان این کتابها پیوند دهد، در این باره می‌نویسد: "... در میان نسخه‌های قدیمی کتاب مقدس از همه مهمتر، طومارهایی است که چندی قبل در دامن تپه‌ای در باختر "بحرالحمیت" در هشت میلی شهر "اریحا" بدست آمد. داستان کشف این طومار چنسیں

سابقاً دیدیم که تورات در حوادث سهمگین و جزرومدهای تاریخی، دچار چه سرگذشت شوم و نوسانهای گونه‌گونی گشت. اکنون این سؤال در اینجا مطرح است که آیا تنها تورات، دستخوش آن همه حوادث و سرانجام گرفتار فقدان اصالت تاریخی و ارزش آسمانی شد، یا دیگر کتابهای عهد عتیق نیز در این "بلیه" با آن "شریک درد" هستند؟

بررسیهای تاریخی پیرامون تحولاتی که برای کتابهای با اصطلاح آسمانی! یهود پدید آمده، به خوبی نشان می‌دهد که تمام "کتب مقدسه"ی این ملت، بارها یا در جنگ جنگجویان غارتگر، نیست و نابود شد یا بدست خاخامها و کشیشها در غرقاب تحریف غوطه‌ور گردید.

از "فوریه" ۱۹۴۸ میلادی آتاناسیوس بامدرسه باستانشناسی آمریکائی تماس گرفت در اینجا آقای "تورور" (باستانشناس آمر. - یکائی) طومارها را با کتیبه‌ی قدیمی دیگری مقایسه کرد، و دریافت که این طومارها نسخه‌ای از "کتاب اشعیا نبی" و بسیار قدیمی هستند.

وی با کسب اجازه از صاحب طومارها از آنها عکسبرداری کرد، و عکس‌ها را بدکتر "البرایت" استاد مدرسه "جان هاپکنیز" که میتوان گفت سرآمد باستانشناسان کتاب مقدس است فرستاد. دکتر البرایت، در پاسخ خود به یابندگان این طومار تهنیت گفت، و آنها را مهمترین کتیبه‌ی باستانی شمرد، که در این عصر بدست آمده است. به عقیده این دانشمند، طومارهای مزبور، در حدود صد سال قبل از میلاد نوشته شده‌اند. یک قسمت دیگر از این طومارها، حاوی تفسیر "کتاب حقوق" (از کتب عهد عتیق) است. این کتاب نیز از قرن آخر قبل از میلاد مانده و احتمالاً در اواخر قرن نوشته شده است. ۱

خواننده گرامی ملاحظه می‌کنید؛ قدیمی‌ترین نسخه‌هایی که از عهد عتیق نوشته شده و به صورت مدون درآمده (به

۱- باستانشناسی کتاب مقدس، نوشته جان الدر ص ۱۱۹ تا ۱۲۰

است چند نفر چوپان که از بی‌بزم گمشده‌های در صحرا می‌گشتند، به غاری رسیدند. از روزنه‌ی باریکی که در مدخل غار بود، سنگی را به داخل پرتاب کردند، و صدای شکستن سفالی به گوششان رسید.

چوپانان که صدای برخورد سنگ به خمره‌های سفالین، حس کنجکاویشان را برانگیخته بود، مدخل غار را گشودند و در داخل آن به کتیبه‌هایی برخوردند که بر طومارهای چرمی نوشته شده بود. این طومارها را چوپانان برای فروش به شهر "اورشلیم" بردند و "مطران مارآتاناسیوس" رئیس "صومعه مرقس مقدس" که از دیرهای کلیسای یعقوبی سریانی است، آنها را چنانکه شایع است به بهای یکصد و چهل لیره از چوپانان خرید. پنج رشته از این طومارها که بدست مطران نامبرده افتاد، به زبانی نوشته شده بود که وی با آن آشنائی نداشت، و از همین روی ارزش واقعی آنها تا چندی برخوردار نیز پوشیده ماند.

پس از چندی، سه رشته دیگر از آنها را آقای "سوکینیک" که رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه اورشلیم بود، خریداری کرد. چندی بعد جنگ اعراب و یهود در گرفت و سبب شد که "آتاناسیوس" و "سوکینیک" هر یک تحقیقات و مطالعات خود را درباره این طومارها بطور مجزا وبدون اطلاع از کار یکدیگر ادامه دهند.

اما این ادعا، بسیار نادرست و غیرمنطقی است. نخست باید گفت: شاگردان مسیح (طبق گواهی اناجیل کنونی) آدمهای جاه‌پرست، دنیا طلب و ملعون بودند، و حتی "پطرس" که مقام "رئیس الحواریین" دارد، مسیح را انکار کرد.^۲

وانگهی، خوشبختانه یا بدبختانه در میان قدیمی‌ترین و اولین مجموعه‌ی عهد عتیق، دلایل عدم الهامی بودن و نشانه‌ی تحریف و دستخوردگی این کتابها به خوبی نمایان است.

نویسنده کتاب "باستانشناسی کتاب مقدس" که خود یک محقق مسیحی است، اعتراف دارد که در یکی از نسخه‌های برخی از کتابهای عهد عتیق که بدست "سوکینیک" افتاده از "دوگانه پرستی" و جنسگ بین فرزندان نور و فرزندان ظلمت سخن رفته است.^۳

نشیب و فراز عهد عتیق از نظر اعتبار

کتابهای عهد عتیق که از دیدگاه مسیحیان، ارزش باصلاح آسمانی دارد، در گذشته، از نقطه نظر رسمیت و اعتبار مذهبی دچار نوسانها و فرازونشیبهای فراوانی بود

۲- نگاه کنید مقاله‌ی "پطرس بزرگترین شاگرد مسیح" شماره پنجم از سال هفدهم همین مجله
۳- باستانشناسی کتاب مقدس ص ۱۲۲

شرط صحت نظریه باستانشناسی (مربوط به یک قرن قبل از میلاد است. در حالیکه بین حضرت موسی یا اشعیا و بین میلاد مسیح، چندین قرن فاصله بود.

چگونه این کتابها در طول چنان مدتی مدید، که خبر و اثری از آنها نبود، باردیگر به شکل چنین مجموعه‌ای نوشته‌امد چه کسانی کتابهای عهد عتیق را که قهرادر دوران "فترت" پراکنده و باز یاده و نقصان در سینه‌ها یا احیاناً کتیبه‌ها بود، توانستند با قدرتی "خارق العاده" همه را بدون کم و زیادی در یکجا جمع و تدوین نمایند؟

با صرف نظر از دلایل قطعی که درباره تحریف عهدین دیدیم، آیا و خود قرن‌ها فاصله بین زمان نزول این کتابها و بین زمان جمع‌آوری و نوشتن آنها، احتمال تحریف و دگرگونی این کتابها را بسیار قوی و عاقلانه نمی‌نماید؟ آیا با توجه به نبود وسایل کتابت و عدم امکانات برای ضبط و نگهداری در آن دورانهای بسیار دور و فاقد لوازم نوشتن و نگهداشتن، خود دلیلی دیگر بردستخوردگی این کتابها نیست؟

از نظرگاه مسیحیان و یهودیان پاسخ پرسشهای فوق بسیار ساده و آسان است آنها مدعی هستند که پس از موسی و عیسی علیهما السلام، نویسندگان این کتابها دارای مقام نبوت بودند، و طبق الهام الهی آنها را گردآوری نموده و نوشتند.

معروف بود، در یک نشست فوق العاده، بحث و بررسی را پیرامون ارزش و اصالت کتابهای عهد عتیق دنبال کردند. در این کنگره بزرگ، علاوه بر پذیرش مصوبات دو مجمع سابق، شش کتاب دیگر نیز، حصار بی اعتباری خویش را شکستند و به میدان مقبولیت عامه و همگانی گام نهادند.

پس از این سه مجلس، در فاصله های تقریباً کوتاهی، سه اجتماع بزرگ دیگر از رهبران روحانی! به نامهای "مجمع ترلو"، "مجمع فلونرس" و "مجمع ترنت" تشکیل شد. در این اجتماعات نیز اعتبار کتابهای هشتگانه تا سرحد الهامی و آسمانی بودن ارتقاء یافت!

این ارزش و پذیرش، برای کتابهای نامبرده در نزد تمام مسیحیان تا ۱۲۰۰ سال ادامه داشت، ولی از قرن سیزدهم میلادی با ظهور مذهب "پروتستان" تحولات گوناگونی که پدید آمد، به جز "کتاب استیر"، دیگر کتابهای هشتگانه‌ی عهد عتیق یکبار دیگر از اعتبار و آسمانی بودن افتاد.

"یوسی بیس" مؤرخ معروف می نویسد

هشت کتاب^۴ از کتب مقدسه، تا سال ۳۲۴ میلادی در نزد خواص و در نتیجه عموم مسیحیان و یهودیان مشکوک و غیر قابل اعتماد بود. اما در سال ۳۲۵ میلادی به امر "پادشاه قسطنطین" (کنستانتین) گروهی از علما در محفلی گرد آمدند تا پیرامون "کتب مشکوک" آخرین نظریه خود را ابراز دارند. سرانجام مجمع علمی محققان مسیحی پس از مشورت های فراوان، رای صادر کرد که به جز "کتاب یهودیت" کتابهای دیگر همچنان غیر قابل قبول و مورد تردید است ۵ پس از گذشت ۳۹ سال از نخستین گردهم آیی، یعنی به سال ۳۶۴ میلادی، بار دیگر مجمعی از دانشمندان مسیحی در شهر "لودیسیا" منعقد گردید. در این نشست، آنچه مجمع مسیحیان محقق، در سال ۳۲۵ تصویب کرده بود، مورد تصدیق و تاکید قرار گرفت. بیا این تفاوت "کتاب استیر" نیز از ردیف کتابهای مشکوک بیرون آمد و در کنار کتابهای مقبول و مقدس جای گزید. بار سوم در سال ۳۹۷ میلادی، یکصد و بیست و هشت نفر از دانشمندان مشهور مسیحی که از جمله آنان 'اکستاثن' دانشمند

۴- هشت کتاب عبارت است از کتاب استیر - کتاب یاروخ - کتاب طوبیا
کتاب یهودیت - کتاب وزدم - کتاب ایکلیزیاستکس
کتاب اول مقابین - کتاب دوم مقابین
۵ - مقدمه جبروم بر کتاب یهودیت بنقل انیس الاعلام ط جدید ج ۳ ص ۳۱

شوم و خائنه‌شان برداشت ، و آنان را که می‌کوشیدند تا چهره حق همچنان مخفی و مکتوم بماند رسواساخت .

در سوره آل عمران می‌خوانیم " و ان منهم لفریقا یلون السنتم بالکتاب لتحسبه من الکتاب ، ما هو من الکتاب ، و یقولون هو من عندالله و ما هو من عندالله و یقولون علی الله الکذب وهم یعلمون " از اهل کتاب گروهی هستند که زبان های خویش به خواندن کتاب همی گردانند تا شما آن را از کتاب آسمانی پندارید .

ولی از کتاب آسمانی نیست ، و می‌گویند آن از جانب خداست ، اما از سوی خدانیست ، و برخدا دروغ می‌بندند در حالیکه خودشان می‌دانند^۶

در جای دیگر می‌فرماید " قسل یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق وانتم تعلمون " ای اهل کتاب چرا چهره‌ی حق را با باطل می‌پوشانید و حق را که می‌دانید ، نهان می‌دارید؟^۸



بیهودیان در اصالت و الهامی بودن این کتابها تردید داشتند ، مسیحیان هم به عنوان تبعیت از ایشان آنها را رد نموده و از ارزش ساقط کردند .^۶

بدینسان می‌بینیم کتابهای عهد عتیق در طول تاریخ ، نشیب و فرازهای فراوانی از نقطه نظر اعتبار مذهبی و ارزش الهامی بودن داشته است ، و این رهبران روحانی مسیحیت یا خاخامها بودند که گاه این کتابها را ساخته‌ی خیال و پرداخته^۷ پندار آدمیان می‌دانستند ، و هم آنها بودند که دیگر گاه ، به این مجموعه تا سرحد " وحی منزل " و کلام خدا ، اعتبار و ارزش دادند و سپس یکبار دیگر ، از آن مقام ساقطش کردند .

سخنی از قرآن

قرآن (کتاب آسمانی و سند زنده اسلام) از یک هزار و چهار صد سال پیش ، از تحریف و دگرگونیهای عهدین خبر داد ، و کسانی را که دست وارونه‌گر و جنایت‌پیشه‌ی خود را بدینعمل زشت و ناستوده آلودند ، به سختی مورد انتقاد قرار داد و پورده از نقشه‌های

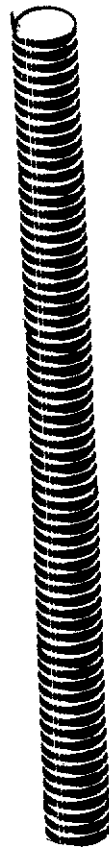
۶- تاریخ یوسی بیس کتاب چهارم باب ۲۲، بنقل انیس الاعلام ط ج جدید ج ۳ ص ۳۲

۷- آل عمران آیه ۷۸

۸- آل عمران آیه ۷۱

هیولای نفاق

چرا؟ تاکی؟
هیولای "نفاق" اینگونه
نیروهایی ما را می کند تاراج؟
- بیرحمانه می بلعد -
و چنگال چپاولساز و خون آشام خود را
درگلوئی (ما) فرو برده است
هنوزم واژه (او) و (من) و (تو)
در میان ماست .
چرا ، تاکی ؟
چووارشها - سر ارت نیاکان -
همچنان برمغز یکدیگر
فروکوبیم خود مشت گره کرده ؟
زهر حلقوم یک فریاد ، یک آهنگ می آید
هنوزم بر سر " الفاظ " می جنگیم . . .
بیاخیزید تا باهم همان اسلام " احمد " را
و قرآن " علی " ساز و ابی ذر ساز و میثم آفرین را
ژرف بشناسیم خود ،
وانگاه بادیگر کسان هم
بازگوئیم و درین ره جانفشانیم
چرا ، تاکی ؟
چرا کابوس " اوهام " و خرافات
همچنان



برپیکر افکارمان سنگینی افکنده؟

— به تقلید از نیاکان، رفتگان،

تقلید از اموات!

هنوزم همچنان خاموش و ساکت

بی اراده

خشک، بی جنبش،

همانند عروسکهای خوار خیمه شب بازی

و همچون

آدمکهای مقوایی

چه خواب آلوده بنشستیم؟

که، تا آخر غصای "وهم"

سرنوشت ما چسان سازد؟

کدامین چاه

کدامین دره جای ماست؟

بپاخیزید تا کابوس بگریزد!

هیولای نفاق



بقیه فدک صحنهٔ پیکارهای سیاسی

موروثی پیامبر، خانه او بود که در اختیار زنان آن حضرت قرار داشت و به همان حال در دست آنان باقی ماند و خلیفه وقت متعرض حال آنان نگردید و هرگز سراغ آنان نرفتند که وضع خانه هارا روشن کنند که آیا آنها ملک خود پیامبر است و یا این که پیامبر در حال حیات خود، آنها را به مسران بخشیده است؟ خلیفه نه تنها این تحقیقات را، انجام نداد، بلکه برای دفن خود در جوار پیامبر اکرم (ص) از دختر خود اجازه

گرفت زیرا دختر خود را وارث پیامبر می دانست. و نه تنها، خانه های زنان پیامبر را مصادره نمود، بلکه انگشتر، عمامه و شمشیر و مرکب و لباسهای رسول خدا را که در دست علی بود، از او باز نگرفت، و سخن از آنها به میان نیاورد و ابن ابی الحدید در برابر این تبعیض آنچنان مبهوت می گردد که می خواهد پاسخی از خود بترشد و پاسخ وی به اندازه ای سست و بی پایه است که شایستگی نقل و رد را ندارد ۱۱

۱۱— شرح حدیدی ج ۱۶ ص ۲۶۱